

واکاوی لزوم یا جواز معاطات در صورت دین بودن یکی از عوضین

رضاحق پناه^۱

آزاده قاسمی برزگر^۲

صدیقه محمد حسینی^۳

چکیده

پیرامون «معاطات» به عنوان روش مرسوم بسیاری از معاملات، مباحث متعددی مطرح است. از جمله این مباحث، لزوم یا جواز معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین است که محل اختلاف نظرات فقهی است. با توجه به رواج معاطات و ضرورت تبیین مباحث پیرامون آن، مقاله حاضر با روش تحلیلی توصیفی، ابتدا به تأسیس اصل در مسئله پرداخته و سپس مبتنی بر هریک از دو دیدگاه فقهی که معاطات مفید ملکیت است یا اباحه تصرف، لزوم یا جواز معاطات را بررسی نموده است. با توجه به بررسی ها، اصل اولی در مسئله، مبتنی بر قول به افاده ملکیت جایز و لزوم معاطات و مبتنی بر قول به افاده اباحه تصرف، جواز معاطات است. توجه به اصل از آن جهت اهمیت دارد که در صورت فقدان ادله اجتهادی می توان به اصل مراجعه نمود. گذشته از اصل، مبتنی بر ادله اجتهادی، خواه معاطات را مفید اباحه تصرف بدانیم، خواه ملکیت جایز، دیدگاه مبنی بر لزوم معاطات از قوت بیشتری برخوردار است. در این زمینه می توان به اصل لزوم، استصحاب عدم جواز مطالبه دین در فرض اباحه دین و لزوم اکتفا به قدر متیقن اجماع در خروج از اصل لزوم، استدلال کرد.

کلیدواژه ها: لزوم معاطات، جواز معاطات، دین بودن یکی از عوضین معاطات.

۱. مدرس دروس خارج حوزه علمیه خراسان. haghpanah@razavi.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه امام صادق (علیه السلام). (نویسنده مسئول) ghasemii87@yahoo.com

۳. دانشجوی دکتری دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد. mohamadhasani600@yahoo.com

مقدمه

از منظر فقهی «معاطات» عبارت است از مبادله و دادوستد بدون آنکه عقد معینی محقق شود. به عبارت دیگر، معاطات هر معامله و معاوضه‌ای است که در آن «ایجاب و قبول» به لفظ و صیغه مخصوص بیان نشود، اعم از آنکه لفظ دیگری گفته شود یا اساساً لفظی بیان نشود؛ (طباطبائی حائری، ۱۴۱۸ق: ۲۱۲/۸) چنان که شیخ انصاری در تعریف معاطات فرموده‌اند: «المعاطاة أن يعطى كل من اثنين عوضاً عما يأخذ من الآخر». (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۲۳/۳)

دلایل متعددی، از سوی فقهای امامیه بر صحت معاطات بیان شده است. از جمله این ادله می‌توان به آیات حل، (بقره، ۲۷۵) تجارت (مائده، ۱) و وفا (نساء، ۲۹) اشاره کرد. (کرکی، ۱۴۱۴ق: ۵۸/۴) سیره مستمر عقلاً یکی دیگر از مهم‌ترین ادله‌ای است که بر صحت معاطات دلالت دارد. از منظر مرحوم امام علیه السلام، از زمان شکل‌گیری تمدن انسانی و احتیاج آحاد بشر به مبادلات تا عصر حاضر، سیره عقلاً به نحو قطعی بر این مبنا شکل گرفته است که در راستای برطرف ساختن نیازهای مبادلی خود اقدام به معاطات نموده و آن را صحیح می‌دانستند. بلکه چه بسا طبق این سیره قطعی، بیع معاطاتی نسبت به بیع با صیغه مخصوص، پیشینه قدیمی‌تر و کاربرد وسیع‌تری داشته است.

به علاوه معاطات در عصر نبوت و پس از آن نیز در بین مردم متعارف بوده است. بر این اساس چنانچه معاطات نزد شارع مقدس، صحیح نبود یا حتی مفید تحقق ملکیت نبود، شارع باید این سیره را «ردع» نموده و با آن مخالفت می‌کرد؛ در حالی که ردعی از سوی شارع در این زمینه صادر نشده و چنانچه چنین ردعی از سوی شارع وجود می‌داشت حتماً باید به دست ما می‌رسید؛ زیرا چنین ردعی قطعاً موجب تغییر عمده‌ای در بازار دادوستد مسلمانان می‌شد. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق: ۸۹/۱)

در مورد ماهیت معاطات دو نظر عمده در بین فقهای امامیه وجود دارد: برخی از فقها معتقدند که معاطات مفید «ملکیت» است و در مقابل برخی دیگر از فقها معتقدند معاطات مفید «اباحه تصرف» است. (عاملی (شهید اول)، بی تا: ۵۰/۱؛ طوسی، ۱۴۰۷ق: ۴۱/۳؛ ابن زهره، ۱۴۱۷ق: ۲۱۴؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق: ۲۵۰/۲) شایان توجه است، نظر اخیر به مشهور فقهای امامیه نسبت داده شده است. (طباطبائی حائری، ۱۴۱۸ق: ۲۱۳/۸؛ سبزواری، ۱۴۲۳ق: ۴۴۹/۱، کاشانی،

پیرامون جواز یا لزوم معاطات نیز باید گفت که چنانچه قائل به افاده اباحه برای معاطات باشیم، معاطات جایز است؛ (طوسی، ۱۴۰۷ق: ۴۱/۳؛ ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق: ۲/۲۵۰) اما بنا بر این دیدگاه که معاطات، مفید ملکیت است، دو دیدگاه در بین فقهای امامیه وجود دارد: بنا بر دیدگاه اول، معاطات، مفید «ملکیت لازم» است (مفید، ۱۴۱۳ق: ۵۹۱) که با این نگاه، دیگر بحث از لزوم یا جواز معاطات، هنگامی که یکی از «عوضین»، دین باشد، بحث بی فایده ای خواهد بود؛ زیرا معاطات از زمان انعقاد به صورت لازم، محقق می شود؛ اما بنا بر دیدگاه دوم، معاطات، مفید ملکیت لازم نیست، بلکه موجب ایجاد «ملکیت جایز» خواهد بود که مالک می تواند از آن رجوع نماید. (کرکی، ۱۴۱۴ق: ۵۸/۴) بنا بر قول اخیر و بنا بر نظری که معاطات را مفید اباحه تصرف می داند، فرعی با عنوان «ملزومات معاطات» طرح شدنی است؛ یعنی باید بررسی شود که در چه صورتی معاطات از حالت جواز خارج شده و لازم می شود، به نحوی که «متعاطین» نمی توانند به مال خود رجوع نمایند.

به اجماع فقهای امامیه تلف هر دو «عوض»، یکی از ملزومات معاطات قلمداد می شود (عاملی، ۱۴۱۹ق: ۵۰۶/۱۲؛ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۹۶/۳) و برخی فقها، تلف یکی از عوضین (دو عوض) را نیز موجب لزوم معاطات دانسته اند. (کرکی، ۱۴۱۴ق: ۵۸/۴؛ عاملی، ۱۴۱۹ق: ۵۰۷/۱۲) در پی بحث لزوم معاطات در فرض تلف شدن یکی از عوضین، این مسئله طرح می شود که چنانچه یکی از عوضین معاطات، دین باشد، آیا معاطات ملحق به تلف شده و لازم است یا خیر؛ یعنی به طور مثال، چنانچه «دائن» در بیعی معاطاتی در مقابل عین معینی مانند کتاب، دین خود را عوض معامله قرار دهد، این پرسش مطرح می شود که آیا هریک از دائن یا مدیون می توانند از معامله رجوع نمایند یا این فرض ملحق به فرض تلف یکی از عوضین بوده و بنابراین معاطات، لازم شده و امکان رجوع از آن وجود ندارد. این پرسش از این جهت مطرح می شود که در پی حصول مالکیت «مافی الذمه» در مدیون، دین ساقط می شود.

بررسی فقه امامیه نشان می دهد که در این باره دو نظریه عمده در میان فقها وجود دارد. بنا بر یکی از اقوال، در این فرض، معاطات لازم شده و امکان رجوع از آن وجود ندارد. در مقابل، طبق دیدگاهی فقهی، معاطات در این فرض، جایز است؛ بنابراین هریک از متعاطین می توانند از

معاطات رجوع نموده و عوض خویش را از طرف مقابل دریافت کنند. در این فرض، صاحب عین، عین خویش را دریافت کرده و لازمه قول به جواز معاطات آن است که دائن، دوباره مالک مافی الذمه مدیون می شود.

در ادامه در راستای اعتبارسنجی هریک از اقوال یادشده، به نقد و بررسی ادله می پردازیم. شایان توجه است، بحث را مبتنی بر نظرات مختلف پیرامون ماهیت معاطات یعنی «اباحه تصرف» و «ملکیت جایز» پی می گیریم. البته پیش از ورود به بحث و بررسی آرای فقهی و ادله هریک از این آرا، ضروری است که به تأسیس اصل در این زمینه بپردازیم.

در خصوص پیشینه تحقیق نیز باید گفت: اگرچه پژوهش هایی پیرامون معاطات انجام شده و به موضوعاتی مانند نکاح معاطاتی (حائری، ۱۳۹۰: ۵؛ هدایت نیا: ۱۳۸۷: ۱۹۶) یا تبیین مفهوم و آثار معاطات (احمدزاده، نامداری موسی آبادی، ۱۴۰۰: ۳۳؛ غلامی، ۱۳۹۸: ۸) پرداخته شده، اما هیچ یک، موضوع لزوم یا جواز معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین را مورد توجه قرار نداده است. با توجه به احتساب معاطات به عنوان روش مرسوم معاملات که مکرر مورد استفاده عموم مردم جامعه در تمام عصرها قرار گرفته، شایسته است تمامی احکام پیرامون آن به صورت مفصل بررسی شود.

۱- تأسیس اصل در مسئله

در این گفتار به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که به طور کلی بنا بر هریک از این اقوال که معاطات مفید ملکیت جایز است یا مفید اباحه تصرف، اصل اولی در لزوم یا جواز چیست. در حقیقت در پی تأسیس اصل در این زمینه هستیم. تأسیس اصل در مسئله از این جهت مفید است که در موارد شک در لازم یا جایز بودن معاطات، زمانی که یکی از عوضین، «دین» باشد و در نبود دلیل اجتهادی، می توان در مسئله به اصل مراجعه کرد.

۱-۱- اصل اولی در معاطات مبنی بر افاده ملکیت جایز

بنا بر این دیدگاه که معاطات، مفید ملکیت جایز باشد، اصل اولی همان اصل لزوم است. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۷۳/۱) در این زمینه به اطلاق و عموم آیه شریفه ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ استدلال شده است. (کرکی، ۱۴۱۴ق: ۳۸/۴؛ موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۷۳/۱)

۱-۲- اصل اولی در معاطات مبنی بر افادهٔ اباحه تصرف

بنا بر این دیدگاه که معاطات، مفید اباحهٔ تصرف باشد، اصل اولی، عدم لزوم است. (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۹۶/۳)

۱-۲-۱- دلیل نخست: قاعدهٔ سلطنت

اگر قائل باشیم که معاطات، مفید اباحهٔ تصرف است، حتی پس از آنکه عین مال به طرف مقابل تسلیم شود، این عین همچنان در ملکیت شخص «مبیح» است. بر این اساس، چنانچه شک کنیم آیا مبیح می تواند به مال خود رجوع نماید، طبق قاعدهٔ سلطنت که می گوید «الناس مسلطون علی اموالهم»، (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۲/۲۷۲) باید گفت: مال اعطاشده همچنان در ملکیت مبیح بوده و وی می تواند به مال خویش مراجعه نماید. (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۹۶/۳)

۱-۲-۲- دلیل دوم: استصحاب بقای سلطنت

قبل از تحقق معاطات، مالک مال معاطاتی، بر آن مال، سلطنت داشته است و بعد از تحقق معاطات، شک می کنیم که آیا مالک همچنان بر این مال سلطنت دارد یا خیر و بقای سلطنت را «استصحاب» می کنیم. البته به این دلیل دو اشکال وارد شده است که در ادامه، این اشکالات و پاسخ بر هریک بیان می شود. (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۹۶/۳)

اشکال نخست: تعارض استصحاب «بقای سلطنت» مالک با استصحاب «بقای اباحه» استصحاب بقای سلطنت با استصحاب بقای اباحه برای «مباح له» متعارض است و با وجود این تعارض، استصحاب بقای سلطنت مالک از «دلیلیت» ساقط می شود. توضیح آنکه با تحقق معاطات، برای گیرندهٔ مال، اباحه تحقق پیدا می کند. حال چنانچه مالک رجوع کند و تصمیم به استرداد مال از مباح له داشته باشد، شک می کنیم که آیا اباحه ای که سابق بر این، برای مباح له ثابت بوده، هنوز باقی است یا خیر و بقای اباحه را استصحاب می کنیم. (انصاری، ۱۴۱۰ق: ۶/۲۸۸) به عبارت دیگر، پیش از مراجعهٔ مالک، اباحه برای مباح له وجود داشته است. حال بعد از رجوع مالک، شک می کنیم که آیا اباحه ثابت است یا ثابت نیست و استصحاب بقای اباحه جریان می یابد.

پاسخ اول: جریان نداشتن استصحاب در شک در مقتضی

استصحاب بقای اباحه، از قبیل «شک در مقتضی» است و در شک در مقتضی، استصحاب

نمی‌تواند جریان یابد. توضیح آنکه در اثر اعطای مالک، برای گیرنده، اباحه‌ای محقق شده که به موجب آن، می‌تواند در آن مال تصرف کند. با این وجود در مقدار اقتضای اباحه، شک داریم، بنا بر اینکه آیا بعد از رجوع مالک نیز این اباحه ادامه دارد یا خیر و چون این مورد از قبیل شک در مقتضی است، بنابراین استصحاب در آن جریان نمی‌یابد. (طباطبائی قمی، ۱۴۱۳ق: ۹۰/۲؛ طباطبائی حکیم، بی‌تا: ۷۹؛ طباطبائی یزدی، ۱۴۲۱ق: ۸۲/۱) در حقیقت استصحاب در موردی جاری می‌شود که یقین به مقتضی داشته باشیم؛ یعنی در موردی که چنانچه مانع و رافعی حادث نشود، مقتضی باقی می‌ماند؛ مثل طهارت که مقتضای بقا دارد تا زمانی که یقین به حدوث مانع یا رافع حاصل نشود.

پاسخ دوم: حکومت استصحاب بقای سلطنت بر استصحاب بقای اباحه
بر فرض پذیرش جریان استصحاب در شک در مقتضی، استصحاب بقای سلطنت بر استصحاب بقای اباحه، «حکومت» دارد. رابطه این دو استصحاب، رابطه سببی و مسببی است که در صورت جریان اصل در سبب، نوبت به جریان اصل در مسبب نمی‌رسد. (طباطبائی حکیم، بی‌تا: ۸۴؛ حسینی شیرازی، بی‌تا: ۱۸۵/۵) توضیح آنکه شک در بقا یا باقی نبودن اباحه، مسبب از شک در بقای سلطنت مالک است؛ بنابراین با جریان استصحاب نسبت به سلطنت مالک برای رجوع، دیگر مجالی برای استصحاب بقای اباحه وجود ندارد.

بنا بر مطالب بالا این نتیجه حاصل می‌شود: طبق این دیدگاه که معاطات مفید ملکیت جایز باشد، اصل اولی، لزوم معاطات است؛ اما بنا بر این دیدگاه که معاطات مفید اباحه تصرف باشد، اصل اولی، لازم نبودن معاطات است. نکته مهم آن است که در موارد شک و عدم دستیابی به دلیل اجتهادی، می‌توان به اصول یادشده به عنوان «دلیل فقاهتی» مراجعه نمود. پس از تعیین اصل، به بررسی آرای فقهی و ادله قائم بر هریک می‌پردازیم.

۲- لزوم یا جواز معاطات در صورت اعتقاد به افاده ملکیت جایز

بیان شد که طبق دیدگاهی فقهی، معاطات مفید ملکیت جایز است. بنا بر این دیدگاه، در مورد لزوم یا جواز معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین، دو نظر مختلف بیان شده است. طبق نظر اول در صورت دین بودن یکی از عوضین، معاطات لازم است؛ (موسوی گلپایگانی، ۱۳۹۹ق:

۱۸۰؛ جزائری، ۱۴۱۶ق: ۲/۲۱۵) اما طبق نظر دیگر، در این فرض، معاطات جایز است. (انصاری، ۱۴۱۱ق: ۱/۳۵۰؛ میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۶۶) در ادامه دو دیدگاه یادشده و ادله هر یک بررسی خواهد شد.

۲-۱- لزوم معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین

چنان که بیان شد، طبق دیدگاهی فقهی با استناد به ادله مختلفی استدلال شده است که معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین، لازم است. (موسوی گلپایگانی، ۱۳۹۹ق: ۱۸۰؛ جزائری، ۱۴۱۶ق: ۲/۲۱۵)

۲-۱-۱- دلیل نخست: تقیید جواز معاطات به «امکان برگرداندن عوضین» و فقدان قید یادشده در فرض دین بودن یکی از عوضین

چنان که بیان شد اصل، لزوم معاطات است. «قدر متیقن» از خروج از اصل یادشده، یعنی جواز معاطات در فرضی است که امکان استرداد و برگرداندن هر دو عوض وجود داشته باشد و در جایی که امکان استرداد عوضین وجود نداشته باشد، جواز معاطات از بین خواهد رفت. به عبارت دیگر، جواز معاطات، مقید به امکان استرداد هر دو عوض معاطات شده است. (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۳/۹۶) به بیان دیگر، معاطات در فرضی جایز است که استرداد هر دو عوض ممکن باشد.

بنا بر مطالب بالا باید گفت: در فرض دین بودن یکی از عوضین معاطات، شرط امکان استرداد هر دو عوض محقق نیست؛ بنابراین معاطات جایز نیست. توضیح آنکه در فرضی که دین، به عنوان یکی از عوضین معاطات قرار می گیرد با تحقق عقد و حدوث مالکیت مافی الذمه، دین ساقط خواهد شد.^۱ (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۲۲/۲۰۹؛ انصاری، ۱۴۱۵ق: ۳/۹) از طرف دیگر به حکم قاعده «الساقط لا يعود»، آنچه ساقط شده دیگر باز نخواهد گشت؛ بنابراین دینی که ساقط شده دیگر باز نخواهد گشت و با سقوط دین، قید جواز معاطات یعنی «امکان استرداد هر دو عوض» محقق نمی شود؛ بنابراین در این فرض معاطات جایز نیست، بلکه لازم است. (موسوی گلپایگانی، ۱۳۹۹ق: ۱۸۰؛ جزائری، ۱۴۱۶ق: ۲/۲۱۵)

۱. «أن البيع بيع الدين على من هو عليه، ولا ريب في اقتضائه حينئذ الإسقاط ولو باعتبار أن الإنسان لا يملك على نفسه ما يملكه غيره عليه.»

البته برخی فقها چنین ابراز کرده‌اند که بازگشت یا بازنگشتن دین تأثیری در حکم مسئله ندارد؛ بلکه به محض سقوط دین، حق رجوع ساقط خواهد شد و بازگشت این حق نیاز به دلیل دارد. (ایروانی، ۱۴۰۶ق: ۸۷/۱؛ روحانی، ۱۴۱۲ق: ۳۱۳/۱۵)

- نقد و بررسی

منوط کردن جواز یا لزوم عقد به تلف یا بقای مورد معامله، امری غیر معقول بوده و پذیرفتنی نیست. جواز یا لزوم عقد به وضعیت حقوقی خود عقد مربوط بوده و با ادله شرعی خود اثبات شدنی است؛ بنابراین وضعیت مورد معامله تأثیری در این امر نخواهد داشت. این مطلب مسلم است که بعد از فسخ عقد، مال هر یک از متعاضین به مالک آن باز خواهد گشت و بر این اساس چنانچه عین، موجود باشد عین آن بازگردانده می‌شود و اگر عین، تلف شده باشد بدل آن مسترد خواهد شد؛ اما این نکته تأثیری در لزوم یا جواز عقد نخواهد داشت. (موسوی خمینی، بی‌تا: ۱۸۶) در فرض یادشده هم اگر قائل به سقوط دین باشیم، باید گفت که مثل دین ساقط شده باز خواهد گشت.

۲-۱-۲- دلیل دوم: لزوم اکتفا به قدر متیقن اجماع در خروج از اصل لزوم

چنان که بیان شد اصل اولی در معاطات، لزوم است؛ اما به اجماع فقهای امامیه در فرضی که هر دو عوض معاطات موجود باشند و امکان استرداد آن‌ها وجود داشته باشد، معاطات جایز است؛ بنابراین دلیل جواز معاطات در فرض امکان استرداد هر دو عوض، اجماع است؛ یعنی به اجماع فقهای امامیه، معاطات جایز است، مادامی که عوضین موجود بوده و در ملکیت «منتقل الیه» باشد. از آنجا که اجماع، دلیلی «لبی» است، باید به «قدر متیقن» آن اکتفا نمود. قدر متیقن اجماع در این فرض، امکان استرداد هر دو عوض معاطات است؛ بنابراین چنانچه به هر دلیلی استرداد یکی از عوضین ممکن نباشد معاطات نیز جایز نخواهد بود؛ بلکه در این فرض معاطات لازم خواهد شد. در بحث حاضر که یکی از عوضین معاطات، دین است، امکان استرداد یکی از عوضین موجود نیست؛ چرا که در این فرض، دین ساقط شده و دیگر وجود ندارد؛ بنابراین معاطات در این فرض لازم خواهد بود. به بیان دیگر، موجود بودن هر دو عوض، قید جواز معاطات است و چنانچه این قید منتفی شود، مقید یعنی جواز معاطات نیز منتفی خواهد بود. در فرض دین بودن یکی از عوضین

معاطات نیز این قید به دلیل سقوط مافی الذمه، منتفی است. (موسوی خمینی، بی تا: ۱۸۶)

تقریر دیگری که برای این دلیل بیان شده آن است که قدر متیقن از خروج از اصل لزوم معاطات، فرضی است که عوضین معاطات موجود باشد؛ اما سایر فروضی که عوضین موجود نباشد، از جمله در فرض دین بودن یکی از عوضین، تحت شمول اصل لزوم باقی می ماند. (اراکي، ۱۴۱۵ق: ۱/۲۰؛ گلپایگانی، ۱۳۹۹ق: ۱۸۰؛ طباطبائی حکیم، بی تا: ۸۴)

۲-۲- جواز معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین

چنان که بیان شد طبق دیدگاهی فقهی، با استناد به ادله مختلفی، استدلال شده است که معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین، جایز است. (انصاری، ۱۴۱۱ق: ۱/۳۵۰؛ میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۶۶)

۲-۲-۱- دلیل نخست: استصحاب جواز معاطات

در فرضی که یکی از عوضین معاطات، دین باشد، ممکن است در اثبات جواز معاطات، به استصحاب جواز، استدلال شود. (میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۶۶) توضیح آنکه به طور کلی اصل در معاطات، جواز آن است و در فرضی که یکی از عوضین معاطات، دین باشد، شک می کنیم که آیا معاطات لازم می شود یا خیر و از آنجا که یقین سابق داریم که معاطات جایز است در این فرض همان یقین سابق یعنی جواز معاطات را استصحاب می کنیم.

- نقد و بررسی

دو اشکال در استدلال به استصحاب در اثبات جواز معاطات، طرح می شود.

اشکال نخست: استدلال به استصحاب جواز در اثبات جواز معاطات، مستلزم «دور» است. از آنجا که دور، باطل است، پس استدلال یادشده نیز باطل و استنادناپذیر است. در توضیح تحقق دور باید گفت: صحت جواز معاطات، مستلزم اثبات صحت بازگشت دین بر ذمه مدیون است، در حالی که اثبات صحت بازگشت مجدد دین بر ذمه مدیون، مستلزم اثبات صحت جواز معاطات است. (میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۶۶)

اشکال دوم: برای صحت استصحاب، «یقین سابق» لازم است؛ در صورتی که یقین سابق در استصحاب جواز معاطات، مفقود است. توضیح آنکه «متیقن» ما در فرضی که یکی از

عوضین معاطات، دین باشد یقیناً مرتفع شده است؛ بنابراین در این فرض نمی‌توان جواز معاطات را استصحاب نمود. (میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۶۶) به نظر می‌رسد از کلام آخوند خراسانی در حاشیه مکاسب نیز همین مطلب برداشت می‌شود که جواز استصحاب با زوال دین از بین می‌رود؛ بنابراین یقین سابق در این فرض موجود نیست که بتوان آن را استصحاب نمود. (خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۲۴)

البته در پاسخ به اشکال دوم باید گفت که در این اشکال صرفاً از بین رفتن و ارتفاع یقین سابق ادعا شده، اما دلیلی برای آن اقامه نشده است. به نظر می‌رسد که ادعای ارتفاع یقین سابق، مبتنی بر این استدلال باشد که چنانچه یکی از عوضین معاطات، دین باشد، یقین سابق با جواز معاطات مرتفع خواهد شد؛ اما در پاسخ باید گفت: این اول کلام و محل بحث دو گروه قائلان به جواز یا لزوم معاطات است. توضیح آنکه پرسش اصلی و اساسی که قائلان به جواز و لزوم در پی پاسخ به آن هستند این است که آیا در فرض دین بودن یکی از عوضین، معاطات لازم است یا خیر؛ بنابراین نمی‌توان گفت همین که یکی از عوضین معاطات دین باشد یقین سابق به جواز معاطات از بین رفته است؛ بلکه این ادعا عین محل بحث و اختلاف است که لازم است برای اثبات جواز یا لزوم آن ادله متقن اجتهادی و فقهاتی اقامه نمود.

اشکال سوم: ممکن است گفته شود در فرض دین بودن یکی از عوضین معاطات، امکان استصحاب جواز معاطات وجود ندارد؛ زیرا اصلی موضوعی و «محرز واقع» وجود دارد که حاکم بر اصل استصحاب بوده و با برداشتن موضوع استصحاب، مانع از جریان این اصل می‌شود. توضیح آنکه چنان که بیان شد در این فرض، دین ساقط می‌شود؛ یعنی یقین داریم با انعقاد معاطات، دین ساقط شده است؛ حال شک می‌کنیم آیا در صورت رجوع یکی از متعاطیین، دین ساقط شده دوباره به ذمه مدیون ساقط باز می‌گردد یا خیر و اصل، برگشتن است. اصل «عدم عود» اصلی موضوعی و محرز واقع است که حاکم بر اصل استصحاب است.

۳- لزوم یا جواز معاطات در صورت قول به افاده اباحه تصرف

در این زمینه به عنوان مقدمه باید گفت: برخی فقهای امامیه در مورد جواز یا لزوم معاطات در صورت دین بودن یکی از عوضین، در صورتی که قائل به «افاده اباحه تصرف» برای معاطات

باشیم، قائل به بطلان اباحه دین هستند. (ایروانی، ۱۴۰۶ق: ۸۷/۱، طباطبائی حکیم، بی تا: ۸۴) بنا بر دیدگاه این گروه، معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین، از اساس باطل است و بحث از جواز یا لزوم معاطات بحث بی فایده‌ای خواهد بود؛ اما طبق نظر دیگری، اباحه دین صحیح است. (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۸۹/۱) البته قائلان به صحت، در خصوص لزوم و جواز معاطات، خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. طبق دیدگاه اول، معاطات در این فرض لازم می‌شود؛ (کاشف الغطاء، بی تا: ۲۰۳) اما طبق دیدگاه دیگر، معاطات در این فرض همچنان جایز است. (حسینی شیرازی، بی تا: ۱۹۱/۵) بنا بر مطالب بالا، ابتدا نظر مبنی بر بطلان اباحه دین بررسی شده و سپس نظرات مربوط به جواز یا لزوم معاطات بررسی خواهد شد.

۳-۱- نظر مبنی بر بطلان اباحه دین

به منظور اثبات بطلان اباحه دین به ادله مختلفی اشاره شده است. در ادامه پس از بیان هریک از ادله مورد استناد، به نقد و بررسی هریک خواهیم پرداخت.

۳-۱-۱- دلیل نخست: اثر نداشتن اباحه دین به دلیل ممکن نبودن تصرفات مادی و حقوقی در

دین

اباحه تصرف در دیدگاه مشهور فقها که معتقدند معاطات، مفید اباحه تصرف است، شامل دو نوع تصرفات مادی و تصرفات حقوقی و اعتباری است. بر این اساس باید گفت: اباحه تصرف در مورد دین و مافی‌الذمه بی معنا و غیر معقول است؛ زیرا تصرف مادی و فیزیکی توسط مدیون در دین و مافی‌الذمه خود، بی معنا و غیر معقول است؛ زیرا دین از قبیل امور اعتباری است. از سوی دیگر تصرفات اعتباری و حقوقی مدیون نیز در مافی‌الذمه خود بی معنا و غیر معقول است؛ بنابراین از اساس، بحث از لزوم و جواز در اباحه دین بی فایده و لغو بوده و اساساً مورد نمی‌یابد. (ایروانی، ۱۴۰۶ق: ۸۷/۱، طباطبائی حکیم، بی تا: ۸۴)

- نقد و بررسی

استدلال بالا از این جهت پذیرفتنی است که تصرفات فیزیکی و مادی مدیون در مافی‌الذمه خود، بی معنا و غیر معقول است؛ زیرا دین از قبیل امور اعتباری است؛ اما صغرای استدلال بالا از این جهت مناقشه‌پذیر است که تصرفات اعتباری مدیون در مافی‌الذمه خود را مانند تصرفات مادی

و فیزیکی غیرممکن می‌داند. در حقیقت همان طور که دائن می‌تواند خود در دینی که بر ذمه مدیون دارد، تصرفات اعتباری نماید، بدین معنا که می‌تواند مثلاً دین را به دیگری منتقل نماید یا آن را اسقاط نماید، این اختیار را نیز به حکم قاعده سلطنت دارا است که اجازه تصرفات اعتباری را به مدیون اعطا نماید؛ بنابراین ادعای ممکن نبودن تصرفات اعتباری مدیون در مافی الذمه خود ادعایی بی‌دلیل و قبول‌نشدنی است.

مرحوم امام در این باره می‌فرماید: «وَأَمَّا عَلَى الْقَوْلِ بِالْإِبَاحَةِ، فَقَدْ يُقَالُ: إِنَّ الْمَعَامِلَةَ بَاطِلَةٌ؛ لِفَقْدِ الْأَثَرِ وَ هُوَ كَمَا تَرَى؛ لِكِفَايَةِ الْأَثَرِ فِي الْجُمْلَةِ فِي الصَّحَّةِ، وَ تَرْتَبُ عَلَى الْإِبَاحَةِ صَحَّةُ التَّصَرُّفَاتِ الْإِعْتِبَارِيَّةِ: مِنَ الْبَيْعِ، وَ الصَّلَحِ، وَ الْإِسْقَاطِ، وَ نَحْوِهَا». (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۸۹/۱)

۳-۱-۲- دلیل دوم: نبود شرط «سبق ملکیت» مدیون برای تصرف در مافی الذمه خود
تصرفات انتفاعی مادی در دین، بی‌معنا و غیرمعقول است؛ اما تصرفات اعتباری یعنی «تصرفات ناقله» در مورد دین، توسط مدیون ممکن است. با این وجود تصرفات ناقله منوط به سبق ملک است؛ اما در فرض اباحه دین، این شرط مفقود است؛ یعنی با تحقق معاطات، مدیون فقط اجازه تصرفات ناقله را به دست می‌آورد و مالک مافی الذمه خود نمی‌شود. این در حالی است که تصرفات ناقله مشروط به این است که ناقل، مالک مالی باشد که اقدام به انتقال آن نموده است؛ بنابراین معاطاتی که یکی از عوضین آن دین است، از اساس باطل است. (میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۶۷)
- نقد و بررسی

به نظر می‌رسد کبرای استدلال بالا مناقشه‌پذیر است. در حقیقت ادعای شرطیت سبق ملک در تصرفات ناقله، ادعای بی‌دلیلی است. به علاوه در معاملات فضولی، شخص فضول، مالک مال نیست و بدون اجازه مالک اقدام به انتقال مال می‌نماید. با این وجود چنانچه مالک، معامله را تنفیذ نماید، معامله صحیح خواهد بود. بر این اساس می‌توان گفت: چنانچه معامله فضولی که فاقد اجازه مالک است، در صورت تنفیذ مالک صحیح باشد، به طریق اولی تصرفات ناقله مدیون در دین صحیح خواهد بود؛ زیرا در این فرض، اجازه و رضای سابق دائن وجود دارد.

۳-۲- نظر مبنی بر صحت اباحه دین

چنانچه قائل باشیم اباحه دین صحیح است، (خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۸۹/۱) در مورد جواز یا لزوم

معاطات در صورت دین بودن یکی از عوضین، دو دیدگاه مختلف وجود دارد. البته قبل از ورود به بحث توجه به این نکته حائز اهمیت است که گاهی دلایل اثبات جواز یا لزوم معاطات، بنا بر این دیدگاه که معاطات مفید اباحه تصرف است، همان دلایلی است که در بحث جواز و لزوم معاطات بنا بر دیدگاه افاده ملکیت مطرح شده است؛ بنابراین به منظور پرهیز از تکرار، به اجمال به آن دلایل اشاره خواهد شد.

۳-۲-۱- لزوم معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین

چنان که بیان شد، طبق یکی از دیدگاه‌ها، معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین، بنا بر دیدگاه افاده اباحه تصرف نیز لازم است.

دلیل نخست: استصحاب جایز نبودن مطالبه دین در فرض اباحه دین

در صورت اباحه معوض دین، دائن حق مطالبه دین از مدیون را ندارد. بر این اساس در فرضی که یکی از عوضین معاطات، دین باشد، بنا بر این دیدگاه که معاطات مفید اباحه تصرف است شک می‌کنیم که آیا دائن حق مطالبه دین را دارد یا خیر و جایز نبودن مطالبه دین را استصحاب می‌کنیم. (کاشف الغطاء، بی تا: ۲۰۳)

دلیل دوم: نبود شرط امکان برگرداندن عوضین، به دلیل سقوط دین

چنان که بیان شد، شرط جواز معاطات، امکان استرداد و برگرداندن عوضین معاطات است؛ اما در فرضی که یکی از عوضین، دین باشد این شرط مفقود است؛ زیرا اباحه دین به معنای ابرا و اسقاط دین است و سقوط دین به منزله تلف دین است. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ۲۲۲/۱)

مرحوم نائینی، برخلاف دلیل بالا که اباحه دین را به منزله ابرا و اسقاط دین می‌داند، تقریر دیگری از سقوط ارائه می‌فرماید: اینکه معاطات مفید اباحه تصرف است، به معنای ایجاد «تسلیط مالکی» توسط هریک از متعاطیین برای طرف مقابل است. بر این اساس در فرض دین بودن یکی از عوضین معاطات، لازمه معاطات مبنی بر قول به افاده اباحه، مسلط ساختن مدیون بر دین توسط دائن است. لازمه این تسلیط نیز سقوط مافی الذمه مدیون است؛ زیرا در این صورت معقول نیست که شخص بر مافی الذمه خویش تسلط یابد؛ بنابراین از منظر ایشان معاطات دین، مستلزم سقوط دین است و آنچه ساقط شده دیگر باز نخواهد گشت؛ (نائینی، ۱۳۷۳: ۸۹/۱) بنابراین شرط

استرداد عوضین مفقود است و معاطات لازم می شود.

- نقد و بررسی

این استدلال دارای اشکالی صغروی است. در حقیقت اباحه دین به معنای سقوط دین نیست، بلکه اباحه دین به معنای امکان انتقال دین توسط مدیون به شخصی دیگر است. به عبارت روشن تر چنانچه قائل باشیم معاطات، مفید اباحه تصرف است، در صورت دین بودن یکی از عوضین معاطات، تصرف مدیون در دینی که دائن مالک آن است بی معنا و غیر معقول است. بلکه اباحه دین به این معنا است که دائن این اجازه را به مدیون می دهد که بتواند مافی الذمه خود را به شخص سومی منتقل نماید. بنا بر این استدلال باید گفت: فرض دین بودن یکی از عوضین در معاطات طبق قول اباحه تصرف، باید در بحث جواز یا لزوم معاطات در فرض انتقال یکی از عوضین بررسی شود؛ یعنی باید بررسی شود که آیا انتقال دین موجب لزوم معاطات است، یا جواز. (اصفهانی، ۱۴۱۸ق: ۲۲۲/۱)

مرحوم امام رحمته الله به نقد کلام مرحوم نائینی پرداخته و از منظر ایشان کلام مرحوم نائینی از حیث «بنا» و «مبنا» مناقشه پذیر است.

مناقشه از حیث مبنا: اولاً، مراد از تسلیط، تسلیط خارجی نیست که مالکیت مدیون نسبت به مافی الذمه خود غیر معقول باشد؛ بلکه موضوع حکم، ایجاد تسلیط اعتباری است و این نوع از تسلیط، حکم عقلی و شرعی مترتب بر مال مردم است و ثانیاً، قبول نداریم که مراد از اباحه تصرف در معاطات، اباحه مالکیت باشد. در حقیقت اباحه مالکیت غیر صحیح و غیر معقول است.

مناقشه از حیث بنا: ادعای امتناع تسلط مدیون بر مافی الذمه خویش، صحیح نیست؛ بلکه صحت معاملات کلی، موقوف بر تسلط اشخاص بر مافی الذمه خود است؛ زیرا صحت معامله موقوف بر تسلط شخص بر چیزی است که معامله را بر آن واقع می سازد. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۹۰/۱)

دلیل سوم: اصل لزوم

طبق مبنای مرحوم امام رحمته الله در معاطاتی که مفید اباحه تصرف است، اصل اولی، اصل لزوم معاطات است. از طرفی اجماع داریم در فرض بقای هر دو عوض معاطات، معاطات جایز

است. در فرض دین بودن یکی از عوضین معاطات، با سقوط آن شرط، استرداد هر دوی عوضین موجود نیست؛ پس معاطات در این فرض تحت شمول اصل لزوم باقی می ماند. (موسوی خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۹۱/۱)

۳-۲-۲- جواز معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین

برخی قائلان به افاده اباحه تصرف در معاطات، قائل به جواز معاطات در فرض دین بودن یکی از عوضین هستند. این گروه در اثبات ادعای خود به قاعده سلطنت استناد نموده اند. بر این اساس چنانچه قائل باشیم معاطات مفید اباحه تصرف است، قاعده سلطنت در همه فروض از جمله دین بودن یکی از عوضین معاطات جاری خواهد بود؛ بنابراین باید در این فرض نیز قائل به جواز معاطات و امکان رجوع از معاطات شد. (حسینی شیرازی، بی تا: ۱۹۱/۵)

نتیجه گیری

معاطات، ردوبدل عوضین توسط متعاطین است، بدون آنکه صیغه مخصوصی داشته باشد. اگرچه در صحت معاطات تردیدی نیست، اما در جزئیات آن اختلاف نظر است؛ مانند اینکه معاطات مفید اباحه یا مفید مالکیت است و همچنین در خصوص اینکه اگر نتیجه معاطات مالکیت است، آن مالکیت لازم است یا مالکیت جایز نیز اختلاف اقوال وجود دارد.

اگر معاطات، مالکیت لازم را در پی داشته باشد، سخن از ملزومات معاطات بیهوده است؛ اما یکی از مباحث طرح شده میان گروهی که نتیجه معاطات را اباحه یا مالکیت جایز می دانند، موضوع ملزومات معاطات است. این گروه معتقدند که تلف عوضین موجب لزوم معاطات می شود و برخی از ایشان تلف یکی از عوضین را نیز از جمله ملزومات معاطات به حساب می آورند. در این میان بین اینکه اگر یکی از عوضین، دینی بر عهده یکی از متعاطین باشد، به معنای تلف یکی از عوضین خواهد بود و بنابراین معاطات لازم می شود، یا اینکه این فرض نمی تواند جزو ملزومات معاطات باشد، تفاوت دیدگاه وجود دارد.

در این خصوص دو نظر کلی وجود دارد: بعضی از فقهای امامیه معتقدند در این فرض، معاطات لازم شده و امکان رجوع از آن وجود ندارد. در مقابل، بنا بر نظر برخی دیگر از فقها،

معاطات در این فرض هنوز جایز است؛ بنابراین هریک از متعاطیین می‌توانند از معاطات رجوع نموده و عوض خویش را از طرف مقابل دریافت کنند. در این فرض، صاحب عین، عین خویش را دریافت می‌کند و دائن نیز دوباره مالک مافی‌الذمه مدیون می‌شود.

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در قول افاده اباحه از معاطات، اصل اولیه عدم لزوم است و در مقابل، بنا بر این دیدگاه که معاطات مفید ملکیت جایز باشد اصل اولی همان اصل لزوم است. در میان معتقدان بر اینکه معاطات افاده مالکیت می‌کند، دو قول لزوم و جواز معاطات وجود دارد. قائلان به لزوم معاطات در این فرض، به ادله متعددی همچون مقیدکردن جواز معاطات به امکان استرداد عوضین و فقدان این قید در فرض دین‌بودن یکی از عوضین و لزوم اکتفا به قدر متیقن اجماع در خروج از اصل لزوم استناد می‌کنند. قائلان به جواز معاطات نیز به استصحاب جواز معاطات استناد می‌نمایند. با توجه به انتقاداتی که به ادله قائلان به جواز وجود دارد و در متن مقاله مفصل تبیین شد، ادله قائلان به لزوم معاطات در این فرض از قوت بیشتری برخوردار است. در دسته‌ای از فقها که اعتقاد بر افاده اباحه از معاطات دارند، برخی با استناد به امتناع تصرفات مادی و حقوقی در دین، اباحه دین را باطل می‌دانند. البته این دیدگاه با توجه به امکان تصرفات حقوقی در دین از جمله اسقاط و انتقال آن، محل نقد و خدشه است؛ اما گروهی که قائل به صحت اباحه دین هستند، در لزوم یا جواز معاطات در فرض یادشده دچار اختلاف شده‌اند. بررسی ادله هر دو گروه نشان می‌دهد که دیدگاه قائلان به جواز با استناد به ادله‌ای مانند اصل لزوم در عقود و استصحاب جایز نبودن مطالبه دین در فرض اباحه دین، از قوت بیشتری برخوردار است.

فهرست منابع

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، ۱۴۱۰ق، السرائر الحوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، قم: اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۲. ابن زهره حلبی، حمزة بن علی، ۱۴۱۷ق، غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۳. احمدزاده، ابوالفضل و مظاهر نامداری موسی آبادی، خرداد ۱۴۰۰، «ماهیت بیع معاطات در بستر عرف به مثابه حق شهروندی»، مطالعات حقوق شهروندی، ش ۲۰، ص ۳۳ تا ۶۲.
۴. اراکی، محمدعلی، ۱۴۱۵ق، کتاب البیع (للأراکی)، قم: مؤسسه در راه حق.
۵. اصفهانی (کمپانی)، محمدحسین، ۱۴۱۸ق، حاشیه کتاب المکاسب، (للأصفهانی، ط - الحدیث)، قم: أنوار الهدی.
۶. انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق، کتاب المکاسب، (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیث)، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
۷. -----، ۱۴۱۰ق، کتاب المکاسب (المحشی)، ج ۳، قم: دارالکتاب.
۸. ایروانی، علی بن عبد الحسین، ۱۴۰۶ق، حاشیه المکاسب (للایروانی)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۹. جزائری، سیدمحمدجعفر مروج، ۱۴۱۶ق، هدی الطالب فی شرح المکاسب، قم: دارالکتاب.
۱۰. حسینی حائری، سیدکاظم، تابستان و پاییز ۱۳۹۰، «عدم جریان معاطات در نکاح»، فقه اهل بیت (علیهم السلام)، ش ۶۶ و ۶۷، ص ۵ تا ۲۱.
۱۱. حسینی شیرازی، سیدمحمد، بی تا، ایصال الطالب إلى المکاسب، تهران: اعلمی.
۱۲. روحانی قمی، سیدصادق، ۱۴۱۲ق، فقه الصادق (علیه السلام) (لروحانی)، قم: دارالکتاب، مدرسه امام صادق (علیه السلام).
۱۳. سبزواری، محمدباقر، ۱۴۲۳ق، کفایة الأحکام، قم: اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).

۱۴. طباطبائی حائری، سیدعلی بن محمد، ۱۴۱۸ق، ریاض المسائل، (ط - الحدیثة)، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت علیه السلام.
۱۵. طباطبائی حکیم، سیدمحسن، بی‌تا، نهج الفقاهة، قم: ۲۲ بهمن.
۱۶. طباطبائی قمی، سیدتقی، ۱۴۱۳ق، عمدة المطالب فی التعلیق علی المکاسب، قم: کتابفروشی محلاتی.
۱۷. طباطبائی یزدی، سیدمحمدکاظم، ۱۴۲۱ق، حاشیة المکاسب (للیزدی)، چ ۲، قم: اسماعیلیان.
۱۸. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، الخلاف، قم: اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۱۹. عاملی، سیدجواد بن محمد، ۱۴۱۹ق، مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة، (ط - الحدیثة)، قم: اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم).
۲۰. عاملی (شهید اول)، محمد بن مکی، بی‌تا، القواعد و الفوائد، قم: کتابفروشی مفید.
۲۱. غلامی، مهدی، بهار ۱۳۹۸، «تحلیل فقهی استقرار و تزلزل ملیکت در معاطات»، مطالعات علوم اجتماعی، دوره ۵، ش ۱، ص ۸ تا ۲۱.
۲۲. فیض کاشانی، محمدمحسن، بی‌تا، مفاتیح الشرائع، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
۲۳. کاشف‌الغطاء، عباس بن حسن، بی‌تا، الفوائد الجعفریة، قم: مؤسسه کاشف‌الغطاء.
۲۴. کرکی، علی بن حسین، ۱۴۱۴ق، جامع المقاصد فی شرح القواعد، چ ۲، قم: مؤسسه آل‌ال‌بیت علیه السلام.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت: الوفاء.
۲۶. مفید، محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ق، المقنعة (للشیخ المفید)، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۲۷. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۴۲۱ق، کتاب البیع (للإمام الخميني)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.

۲۸. _____، بی تا، کتاب البیع (تقریرات، للقدیری)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه.
۲۹. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، ۱۳۹۹ق، بلغة الطالب في التعليق على بيع المكاسب، قم: خیام.
۳۰. میلانی، سید محمد هادی، ۱۳۹۵ق، محاضرات في فقه الإمامية - كتاب البيع، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۳۱. نائینی، میرزا محمد حسین، ۱۳۷۳ق، منية الطالب في حاشية المكاسب، تهران: المكتبة المحمدية.
۳۲. نجفی، محمد حسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، چ ۷، لبنان: دار إحياء التراث العربي.
۳۳. هدایت نیا، فرج الله، تابستان ۱۳۸۷، «نکاح معاطاتی از منظر فقه»، مطالعات راهبردی زنان، ش ۴۰، ص ۱۹۶ تا ۲۳۴.